

## نقدی بر کتاب *اسلام: هنر و معماری*\*

صالح طباطبایی

### مقدمه

یکی از آثاری که در سالیان اخیر درباره هنر و معماری اسلامی انتشار یافته و با استقبال شایان جمع گسترده‌ای از مخاطبان، شامل کارشناسان و علاقه‌مندان این رشته، مواجه شده، کتاب *اسلام: هنر و معماری*،<sup>۱</sup> با مقالاتی از بیست تن از هنرپژوهان معاصر، زیر نظر مارکوس هاتشتاین<sup>۲</sup> و پیتر دلیوس<sup>۳</sup> است. شاید بتوان گفت که آنچه توجه مخاطبان را بیش از همه به این کتاب معطوف ساخته برخی ویژگی‌های کمابیش متفرد آن است، از جمله این که در تألیف آن جمعی از نامورترین‌های این حوزه، نظیر آگ گرابار<sup>۴</sup> از دانشگاه پرینستون، شیلا بلر<sup>۵</sup> و جانان بلوم<sup>۶</sup> از دانشگاه بوستون (باستن)، ماریانه باروکاند<sup>۷</sup> از دانشگاه پاریس و مقدم اشرفی از دانشگاه دوشنبه شرکت داشتند. دیگر آن که کتاب با صدها تصویر و عکس تمام‌رنگی در کنار بررسی سیر تطور تاریخی سرزمین‌های اسلامی، اشکال متنوع بیان هنری را در معماری و هنر اسلامی از بدو ظهور اسلام در سده هفتم تا زمان حاضر، در محدوده جغرافیایی وسیعی شامل سوریه و فلسطین، عراق، ایران، مصر، تونس، اسپانیای اسلامی (اندلس)، مراکش و مغرب، آسیای میانه، هند و عثمانی، پی می‌جوید، و حاوی تازه‌ترین یافته‌های تاریخی، باستان‌شناختی و هنری در این باره است.

رسم معمول دهه‌های اخیر در نگارش بسیاری کتاب‌ها درباره هنر و معماری اسلامی در این اثر نیز تمام و کمال به کار بسته شده، و این شیوه، چنان که اشاره شد، همانا مطالعه سیر تطور تاریخی در سرزمین‌های اسلامی با توجه ویژه به خاندان‌های حاکم و ریشه‌های فرهنگی

---

\* گنجینه؛ شماره ۲؛ ۱۳۸۹. این مقاله، نقدی است بر کتاب *اسلام: هنر و معماری*؛ زیر نظر مارکوس هاتشتاین و پیتر دلیوس.

و تاریخی هم چون خاستگاهی برای تجلی گونه‌های متمایزی از اشکال و صورت‌های هنری در این سرزمین‌ها است. با آن‌که ممکن بود اتخاذ چنین شیوه‌ای در تألیف کتاب/اسلام: هنر و معماری از مزیت‌های آن به شمار رود، جای بس شگفتی است که در همین بخش‌های مربوط به مرور تطورات تاریخی و فرهنگی مرتبط با معماری و هنر اسلامی، عمده لغزش‌ها و خطاهای فاحش کتاب روی داده، هر چند که سایر بخش‌های کتاب نیز از خطا برکنار نبوده است. در این گفتار برآنیم که به شمه‌ای از مهم‌ترین لغزش‌های موجود در این کتاب، که یکی از آخرین فراورده‌های هنرپژوهی غربی در معماری و هنر اسلامی است، اشاره کنیم. در پایان، به یکی از بزرگ‌ترین مزیت‌های کتاب نیز اشاره خواهیم کرد.

### ۱. بی‌دقتی در گزارش تاریخ و خطا در نقل مطالعات تاریخی

گزارش نادقیق تاریخ از مواردی است که بارها در کتاب به آن برمی‌خوریم. این‌گونه از بی‌دقتی‌ها، که دامنه‌شان از خطاهای فاحش تا لغزش‌های خرد متغیر است، به صورت‌های مختلفی روی داده است، از جمله خلط میان شخصیت‌های تاریخی که نظر به فراوانی آن در کتاب، بخش مجزایی را به آن اختصاص خواهیم داد (بخش چهارم). در آغاز، به ذکر دو نمونه از «عدم دقت در گزارش تاریخ» بسنده می‌کنیم.

الف) مارکوس هاتشتاین در مقاله «اسلام، دین جهانی و قدرت فرهنگی» (فصل نخست کتاب) می‌نویسد:

«عرب‌ها در ۶۳۷م [۱۶ق.] تیسفون را فتح کردند، و پس از آن به ویرانی افتاد، چون مسلمانان صدر اسلام به دلیل شکوه بیش از اندازه شهر نمی‌خواستند از آن استفاده کنند»<sup>۱</sup>. این ادعا که تیسفون، پس از فتح آن به دست عرب رو به ویرانی نهاد، چه آنان به سبب عظمت زیاده از حد شهر نمی‌خواستند از شهر استفاده کنند، بهره‌ای از صحت ندارد؛ زیرا مآخذ موثق تاریخی بیان می‌کنند که مسلمانان پس از فتح شهر در کاخ تیسفون (قصر ابیض) فرود آمدند و ایوان آن را نمازخانه گردانیدند، و این در حالی بود که در آن ایوان لوحه‌هایی مصور از نقوش برجسته آدمیان و اسبان بود، ولی آن‌ها را از جا برنداشتند، و به حال خود رها کردند. مثلاً طبری در تاریخ خود در این باره می‌نویسد:

«سعد ابن ابی وقاص [سپهسالار عرب] به قصر ابیض در آمد و ایوان را نمازخانه گردانید و در آن جا تمثال‌هایی گچی بود که آن‌ها را از جایشان تکان نداد».<sup>۹</sup>

طبری، در ادامه، روایت دیگری از این رویداد تاریخی ذکر می‌کند:

«چون سعد به مداین (تیسفون) وارد شد و خلوت شهر<sup>۱۰</sup> را دید و به ایوان کسری رسید، پیش رفت و این آیات قرآن را خواند: «چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌سارها از خود برجای نهادند و کشتزارها و خانه‌های نیکو و نعمتی که در آن سرخوش و شادان بودند؛ چنین بود که آن‌ها را به قومی دیگر به میراث دادیم»<sup>۱۱</sup>، و در آن ایوان نمار فتح گزارد... و آن‌جا را مسجد گردانید، در حالی که تمثال‌هایی گچی از آدمیان و اسبان در آن بود؛ ولی نه او و نه مسلمانان از آن امتناع نکردند و تمثال‌ها را به همان حال باقی نهادند».<sup>۱۲</sup>

محققان معاصر نیز چنین گزارش‌هایی را در آثار خویش نقل و تأیید کرده‌اند؛ مثلاً در یکی از این آثار آمده است:

«مسلمانان عربی که در عراق ساکن شدند، از نقاط اولیه یکتاپرستی در حجاز فاصله زیادی داشتند. در آغاز، عبادات مسلمانان، از جمله گردهمایی‌های نماز جمعه، می‌بایست در ساختمان‌های اداری ضبط شده از ایرانیان - از قبیل تالار بار علم ساسانی<sup>۱۳</sup> یا ایوان در تیسفون - برگزار می‌شد».<sup>۱۴</sup>

از آن‌چه گذشت آشکارا برمی‌آید که مسلمانان صدر اسلام نه تنها در تیسفون و کاخ آن مستقر شدند و ایوان کاخ را نمازخانه گردانیدند، بلکه نقوش و آرایه‌های شکوهمند آن را نیز حفظ کردند.<sup>۱۵</sup> حال باید پرسید که چگونه ممکن است آنان «به دلیل شکوه بیش از اندازه شهر نخواستند باشند از آن استفاده کنند» و این سبب ویرانی شهر بوده باشد. آری، تیسفون طی سده‌های بعدی مرکزیت و اهمیتش را در مقام پایتخت پیشین ساسانی از دست داد، و با بنای بغداد (در ۱۴۵ ق.) به امر منصور، دومین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ق.)، و تعیین آن به عنوان مرکز خلافت، اهمیت تیسفون یکسره تحت شعاع قرار گرفت، تا جایی که منصور (یا به احتمال بیشتر، هارون الرشید) ایوان کاخ آن را برای تهیه مصالح بناهای بغداد ویران کرد،<sup>۱۶</sup> و آن‌چه بر جای ماند «طاق کسری» خوانده شد.<sup>۱۷</sup>

ب) مارکوس هاتشتاین، در بخشی از کتاب درباره تاریخ سلسله‌های اسلامی مرابطون و

موحدون در اسپانیای اسلامی (اندلس) و مغرب، بی‌دقتی‌هایی در نقل تاریخ دارد؛ از جمله در خصوص تاریخ دولت موحدون (۵۱۵-۶۶۸ ق.) و پیشوای معنوی و سیاسی‌شان، محمد ابن تومرت (درگذشته ۵۲۴ ق.)، از مدعیان معروف مهدویت و مؤسس دولت موحدون، می‌نویسد:

«ابن تومرت دستگاه حکومتی و اجرایی، سخت مبتنی بر سلسله مراتب، تأسیس کرد... مهدی در رأس با شورایی متشکل از ده رئیس قبیله، به همراه چهل نماینده از قبایل بربر و ابسته، احاطه شده بود».<sup>۱۸</sup>

اما با رجوع به مآخذ تاریخی،<sup>۱۹</sup> روشن می‌شود که گزارش نویسنده از دقت چندانی برخوردار نیست، چه در تاریخ و منابع موثق آمده است:

«پس از تکمیل بیعت، ابن تومرت که تا این زمان فقط امام خوانده می‌شد، و از این پس، به مهدی ملقب گشت، پیروان خود را به ترتیب مصاحبت و خدمت، حد سرسپردگی یا وابستگی قبیله‌ای و غیره به طبقاتی تقسیم کرد. نخستین ده نفر از ملازمان خود را که اول بار بیعت کردند و از مهاجران اولیه بودند «اهل عشره» نامید... دومین گروه را «ایت خمسین» یا «اهل خمسین» نامید که مرکب از رؤسای قبایل مختلف بودند... هفتاد نفری که پس از خمسین به وی گرویدند «اهل سبعین» نام نهاد. این سه طبقه از مخلص‌ترین و مقتدرترین یاران ابن تومرت بودند.<sup>۲۰</sup>

چنان‌که مشهود است، نویسنده مقاله نه تنها سلسله‌مراتب دستگاه موحدون را به دقت تبیین نکرده، بلکه به جای «ایت خمسین» یا طبقه پنجاه‌نفری از رؤسای قبایل از چهل نماینده سخن به میان آورده است.

وقوع خطا در نقل مطالعات تاریخی نیز از موارد عجیبی است که در کتاب *اسلام: هنر و معماری* با آن روبه‌رو می‌شویم. مثلاً یکی از نویسندگان در بازگویی فرضیه هاینس هالم<sup>۲۱</sup>، استاد تاریخ اسلام در دانشگاه توپینگن، درباره ریشه واژه اندلس به خطای شگفت‌انگیزی دچار شده است؛ او می‌نویسد:

قلمرو اسلامی اسپانیا به «اندلس» معروف بود، که (به رأی هاینس هالم) از واژه گوتی *landahlauts* به معنای بی‌زمین اشتقاق یافته است.<sup>۲۲</sup>

با مراجعه به اصل مقاله هالم<sup>۲۳</sup> و برخی دیگر از آثاری که فرضیه او را توضیح داده‌اند،<sup>۲۴</sup> خطای فاحش نویسنده مقاله روشن می‌شود. هالم در مقاله‌اش پیشنهاد کرده است که واژه

«اندلس» از یک کلمه فرضی گوتی به صورت *landahlauts* به معنای «قرعه زمین<sup>۲۵</sup>» معادل ترکیب لاتینی معروف *Gothica sors*، لفظاً به معنای «قرعه گوتی» و اصطلاحاً به مفهوم «پادشاهی گوت‌ها» برگرفته شده است (از آن‌جا که گوت‌ها، چون پیشینیان ژرمنی‌شان، اراضی متصرفه خود را از طریق قرعه‌کشی میان امیرانشان تقسیم می‌کردند، مملکت گوتی چنین خوانده می‌شد). پس بنا بر این نظریه، واژه پیشنهادی بر سرزمین‌های گوت‌ها که به این شیوه تصاحب می‌شد، اطلاق می‌گشت، و می‌بایست همین کلمه پس از تعریب با افزودن حرف تعریف «ال»، به عربی راه یافته باشد.<sup>۲۶</sup>

از آن‌چه گذشت روشن می‌شود که نویسنده مقاله احتمالاً از فرضیه هالم آگاهی کامل نداشته و واژه پیشنهادی او را به جای «قرعه زمین» به «بی‌زمین» برگردانده است.

## ۲. نسبت‌های نادرست

از دیگر کاستی‌های کتاب *اسلام: هنر و معماری* آن است که پاره‌ای از آموزه‌ها یا باورهای ناروا را به اسلام یا برخی از شخصیت‌های اسلامی منتسب می‌سازد، و در بیان این نسبت‌ها به هیچ مأخذ یا منبع موثقی استناد نمی‌کند. در این‌جا به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

الف) در تاریخ سلطنت ابویوسف یعقوب (۵۸۰-۵۹۵ ق.) از مقتدرترین فرمانروایان سلسله موحدون در اندلس و مغرب، چنین آمده است:

«سلطان ابویوسف فرمود تا جامه‌های زربافت و سیم‌بافت را از لباس‌خانه دولتی به زیر قیمت بفروشند و زنان را از پوشیدن جامه‌های حریر یا مزین به گل‌دوزی منع کرد، چه بر طبق تعالیم قرآن، تجمل فقط در بهشت برین روا بود».<sup>۲۷</sup>

این ادعای غریب که قرآن، تجمل را تنها در بهشت برین مجاز شمرده است، بهره‌ای از صحت ندارد. در آیات متعددی از قرآن، بهره‌گیری از جامه‌های فاخر و زیبا و زیورها نه تنها روا که نعمت‌هایی الهی و شایسته سپاس‌گزاری دانسته شده است؛ مثلاً در آیه ۲۶ سوره اعراف می‌خوانیم:

«ای فرزندان آدم! برایتان لباسی فرورستادیم (پدیدآوردیم) تا هم شما را بپوشاند و هم مایه تجمل باشد».

یا در همین سوره، آیه ۳۲، چنین مذکور است:

«بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو ای‌نها در زندگی دنیا برای مؤمنان و روز رستخیز تنها از آن ایشان است.»  
در مواضع دیگری از قرآن (مثلاً نمل: ۱۴ و فاطر: ۱۲) استفاده از زیورها و بر تن کردن آنها از نعمت‌های خداداد و سزاوار شکرگزاری شمرده شده است.

اما آن ادعای دیگر که دولت موحدی زنان را از پوشیدن جامه‌های ابریشمین منع می‌کرد، گذشته از آن‌که به لحاظ تاریخی مسلم نیست، با رأی همه مذاهب اسلامی، از شیعه و اهل سنت، سازگار نمی‌نماید؛ چه ایشان، به اجماع، پوشیدن لباس حریر و زربافت را، چه در نماز و چه در غیر آن، برای زنان جایز شمرده‌اند.<sup>۲۸</sup>

ب) در بخش دیگری از کتاب، به ابن‌رشد (۵۲۰-۵۹۵ ق.) بزرگترین فیلسوف عرب اندلسی آرای نسبت داده شده است که حتی دشمنانش، که او را تکفیر می‌کردند، به او منتسب ساختند! در جایی نویسنده چنین مدعی شده است:

...مهم‌ترین فیلسوف اسلامی، ابن‌رشد که علمای شریعت‌مدار، عمدتاً به دلیل نظریه‌اش در باب تغییرناپذیری جهان، خصومت شدیدی با او داشتند<sup>۲۹</sup>...

و در همان صفحه، ذیل تصویری از تمثال ابن‌رشد در قرطبه (کوردوبا)، چنین گفته است:  
«تعالیم او (ابن‌رشد) دربارهٔ ازلیت (بی‌آغازی) جهان و انکار وجود مستمر روح پس از مرگ به نزاع سخت او با شریعت‌مداران مسلمان کشیده شد.»<sup>۳۰</sup>

نخست باید دانست که نظریه‌ای در باب «تغییرناپذیری جهان» نه از سوی ابن‌رشد ابراز شده، و نه کسی، جز نویسندهٔ این مقاله کتاب، آن را به او منتسب ساخته است! اما در اظهار نظر دوم، نویسنده خطای پیشین‌اش را اصلاح کرده، ولی نسبت ناروای دیگری به ابن‌رشد داده است، و آن انکار تداوم وجود روح (نفس) پس از مرگ است، چه ابن‌رشد، چون بسیاری از فیلسوفان مشائی، به بقای روح پس از مرگ قایل بود و هرگز آن را انکار نکرد. خود ابن‌رشد در تهافت/التهافت با این جملات کتابش را پایان می‌دهد:

غزالی فیلسوفان را در سه مسئله تکفیر کرده است: ۱. در قول به بی‌آغازی جهان، اما مقصود فیلسوفان از این نام غیر از آن است که متکلمان ایشان را به سبب آن تکفیر کرده‌اند.

مقصود ایشان از بی‌آغازی آن چیزی نیست که دارای علتی نباشد بلکه آن چیزی است که زمان وجودش را آغازی نیست. ۲. در انکارشان آگاهی خدا را به جزئیات؛ این گفته عقیده ایشان نیست. ۳. در انکارشان معاد جسمانی را؛ این مسئله نزد ایشان از مسایل نظری است و خود غزالی در جاهای دیگری، غیر از کتابش، در تکفیر به اجماع تردید کرده است.<sup>۳۱</sup>

پس آشکار می‌گردد که نویسنده به جای «انکار معاد جسمانی»، به خطا، آموزه انکار بقای روح را به ابن‌رشد نسبت داده که یکسره مغایر با رأی واقعی اوست.

### ۳. برابر نهاده‌های نابرابر!

یکی دیگر از اشکالات کتاب استفاده از معادل‌های غیردقیق در برابر واژگان و اصطلاحات مختلف است. از نمونه‌های بس جالب و در عین حال، عجیب موردی است که در آن، نویسنده در برابر مفهوم مورد نظرش از «توحید»، واژه «شرک» را هم چون برابر نهاده آن ذکر کرده است! در این بخش از کتاب چنین می‌خوانیم:

... «توحید» (شرک) - در این مورد یعنی متحدا ساختن صفات (مجزایی) که گرد آمده‌اند تا (از اجتماع آن‌ها) ذات واحد و یگانه حاصل آید، به بیان ساده، یگانگی خدا-<sup>۳۲</sup>

### ۴. خلط میان شخصیت‌های تاریخی

خطا در معرفی هویت شخصیت تاریخی مورد نظر یا اشتباه گرفتن کس دیگری به جای او از کاستی‌هایی است که بارها در کتاب با آن مواجه می‌شویم. در این جا سه نمونه از این نوع خطا را ذکر می‌کنیم:

الف) در معرفی عبدالله ابن‌یاسین جزولی، فقیه مالکی معروفی که با استقرار در میان قبایل بربر مراکش بنیاد سلسله مرابطون (۴۴۸-۵۴۱ ق.) را در مراکش و مغرب اقصا و اندلس بنیاد نهاد، نویسنده مقاله در جایی از متن به خطا او را علی ابن‌یاسین خوانده (ص ۲۴۵)، ولی هم او در صفحه بعدی در جدول تاریخی حاشیه کتاب نام عبدالله ابن‌یاسین را به درستی ذکر کرده است:

«فقیه مالکی، علی ابن‌یاسین، این وظیفه را بر عهده گرفت و بی‌درنگ دست به کار شد... او رباطی را چون دژی مرکزی در برابر بخش مرکزی آفریقا تأسیس کرد... این جمعیت

ریاضت‌کشان جنگاور خود را المرابطون نامیدند».<sup>۳۳</sup>

ولی در صفحه بعدی چنین آمده است:

«جنبش مرابطون در مغرب تحت رهبری عبدالله ابن یاسین به وجود می‌آید».<sup>۳۴</sup>

ب) در موضع دیگری، در تبیین زمینه‌های نبرد قدرت میان اعضای خاندان بنونصر، که از ۶۳۴ ق. تا ۸۹۷ ق. در غرناطه (گرانادا) در جنوب اسپانیا حکومت کردند، به نزاع میان همسران ابوالحسن (مولای حسن)، پدر آخرین شاه خاندان بنونصر، پرداخته است:

در حقیقت، در کاخ نبرد قدرتی میان شهبانو فاطمه و سوگلی مسیحی شاه، ثریا، در جریان بود. وانگهی، مولای حسن در خصوص حق جانشینی سلطنت قصد داشت که پسران ارشدش را به نفع فرزندان ثریا کنار گذارد.<sup>۳۵</sup>

ولی با رجوع به مآخذ تاریخی آشکار می‌شود که نام شهبانوی مولای حسن نه فاطمه، بلکه عایشه ملقب به «حرّه» بود. محمد عبدالله عنان در کتاب معروف‌اش، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، در این باره می‌نویسد:

«عایشه ملقب به حرّه، شهبانوی غرناطه،... برای همسرش، امیر ابوالحسن، دو فرزند به دنیا آورد: ابو عبدالله محمد و ابوالحجاج یوسف... عایشه طبعاً می‌پنداشت که سلطنت به پسرانش می‌رسد، اما حادثه‌ای تحقق این امید مشروع را به خطر افکند... سلطان بار دوم با دختر نصرانی زیبایی که در روایت اسلامی، به «ثریای رومی» معروف است، ازدواج کرد... او که در جوانی در یکی از جنگ‌ها اسیر شده و پس از آن که به اسلام گرویده بود، به ثریا معروف گشت. ابوالحسن شیفته او شد و چندی نگذشت که با او وصلت کرد و او را بر همسرش، شهبانو عائشه، ترجیح داد...»<sup>۳۶</sup>

ب) شاید گمان رود که نویسندگان کتاب به سبب ناآشنایی با مآخذ اصلی مربوط به تاریخ سرزمین‌های اسلامی به چنین لغزش‌هایی درافتاده‌اند، اما باید گفت که نظیر این خطاها در خصوص برخی از شخصیت‌های تاریخی اروپایی نیز روی داده است؛ مثلاً در کتاب، ساخت الکاتار<sup>۳۷</sup> (القصر) - متعلق به دوره مسیحی در اشبیلیه (سویل) اسپانیا - به یکی از شاهان آراگون به نام پدروی سوم در سده سیزدهم م. نسبت داده شده، و نویسنده او را ملقب به «ستمگر» معرفی کرده است:



«در محلهٔ الکاثر مسیحی که در زمین‌های خاص خود برافراشته است و قدمتش عمدتاً به زمان شاه پدروی سوم، ملقب به «ستمگر»، شاه آراگون (۱۲۷۶-۱۲۸۵ م.) می‌رسد. این شاه ستایشگر بزرگ معماری اسلامی بود...»<sup>۳۸</sup>

اما باید گفت که الکاثر در سدهٔ چهاردهم م. و به امر پدروی اول (۱۳۵۰-۱۳۶۹ م.)، شاه کاستیل، ساخته شد، و هم‌اوست که به «ستمگر» ملقب بود!<sup>۳۹</sup>

## ۵. ضبط ناهمگون اعلام

کاستی دیگری که بارها وقوع آن را در کتاب می‌توان شاهد بود، ضبط ناهمگون یا نادرست نام‌های خاص اسلامی است؛ مثلاً در دو مقالهٔ مختلف، نام شخصیت واحدی به دو صورت متفاوت ضبط شده یا اساساً برخی نام‌های خاص به صورت نادرست ضبط شده است. در این جا از چند نمونه یاد می‌کنیم:

در مقالهٔ ناتاشا کوییش<sup>۴۰</sup> دربارهٔ معماری دوران امویان اسپانیا، نام حاجب (صدر اعظم) خلیفه حکم دوم، جعفر مصحفی (درگذشتهٔ ۳۷۲ ق.) به صورت Yafar al-Mushafi ضبط شده،<sup>۴۱</sup> حال آن‌که همین نام در مقالهٔ دیگری به قلم مارکوس هاتشتاین به صورت Jafar al-Mushafi آمده است.<sup>۴۲</sup>

ضبط نام جعفر با آوانگاری نادرست Yafar بار دیگر در ضبط نام ابوجعفر احمد ابن سلیمان، ملقب به المقتدر بالله، دومین فرمانروای (۴۲۲-۴۷۶ ق.) خاندان بنی‌هود در سرقسطه (ساراگوسا) که کاخ معروف الجعفریه را در آن‌جا بنیاد نهاد، ظاهر شده است.<sup>۴۳</sup>

در موضع دیگری، نویسنده واژهٔ اسپانیولی Mudejar را برگرفته از واژه‌ای عربی، که آن را به صورت mudayyan آوانگاری کرده، دانسته است،<sup>۴۴</sup> حال آن‌که می‌دانیم واژهٔ اسپانیولی از کلمهٔ عربی «مُدَجِّن» (mudajjan) برگرفته شده است.<sup>۴۵</sup>

ضبط نادرست اعلام بار دیگر در نام جانشین مستنصر (۶۴۷-۶۷۶ ق.)، خلیفه‌ای از خاندان بنوحفص در تونس، روی داده است. در این جا نام جانشین مستنصر به صورت al-Warhiq ذکر شده،<sup>۴۶</sup> که بایستی الواثق (al-Wathiq) ضبط می‌شد.

## سخن پایانی

آنچه گذشت شمه‌ای از برخی کاستی‌های کتاب *اسلام: هنر و معماری* بود. اما همه این‌ها به این معنا نیست که باید کتاب را سراسر نامعتبر و مغلوپ پنداشت یا آن را عاری از هر فایده یا نکته‌ی ثمربخشی گمان برد. در واقع، کتاب، از پاره‌ای جهات، معرف پیشرفتی در رویکرد هنرپژوهی غربی به هنر اسلامی است. نسل پیشین هنرپژوهان غربی، غالباً تحت تأثیر اشتها و فرازدستی پیشگامان این رشته، یعنی کسانی چون تامس واکر آرنولد<sup>۴۷</sup> (۱۸۶۴-۱۹۳۰)، هنرپژوه و خاورشناس نامور انگلیسی، با قبول فرضیاتی نامتین به منزله اصول موضوع حاکم بر هنر اسلامی به این هنر می‌نگریستند. پیامد مسلم‌انگاشتن این فرضیات غیرقطعی ظهور نوعی هم‌داستانی یا اتفاق‌نظر قاطع میان ایشان در خصوص دعاوی شبهه‌آمیزی چون «تحریم صورتگری جانداران در شریعت اسلامی» بود. نگارنده این سطور پیشتر در مقاله مستقلی به این موضوع پرداخته است.<sup>۴۸</sup> اما چنین می‌نماید که برخی از نویسندگان کتاب مورد بحث، دست‌کم تا حد مقبولی، خویش را از بند این فرضیه‌های کهنه ولی پایدار رهانیده باشند. شاهد صدق این مدعا مقاله‌ی آگ گرابار با عنوان «هنر و فرهنگ در جهان اسلام» در همین کتاب است. در این جا او درباره‌ی بازنمایی تجسمی جانداران در هنر اسلامی می‌نویسد:

«در خود قرآن، هیچ بیان رسمی‌ای در مخالفت با چنین بازنمایی‌هایی نیست، و اجماعی همگانی حاصل شده است که آن‌چه می‌توان «تمثال‌گریزی»<sup>۴۹</sup> مسلمانان نامیدش (در مقابل «تمثال‌شکنی»<sup>۵۰</sup> که مستلزم تخریب شدید تمثال‌ها است، امری که به ندرت ولی غالباً در دوره‌های متأخر روی داد) عدم رغبت به کاربرد چنین تمثال‌هایی بود، در قیاس با تمثال‌سازی دینی مایه‌ور معهود در مناطق مدیترانه و ایران یا بعداً، در هند و آسیای میانه. در آغاز، این عدم رغبت و بی‌میلی امری اجتماعی و روان‌شناختی بود نه عقیدتی، ولی در طول سده‌ها، توجیهات عقلانی یافت، و از بسیاری عبارات و آموزه‌های قرآنی برای چنین توجیهاتی استفاده شد... [به این ترتیب] بازنمایی حیات در هنر از سوی متکلمان [(فقیهان)] چون بت‌پرستی جلوه کرد و، در نهایت، حرام شمرده شد».<sup>۵۱</sup>

اما «اجماعی همگانی» که گرابار در این جا از آن سخن گفته، اتفاق‌نظری است که در گفتمان هنرپژوهی غربی شکل گرفته است، چنان‌که در اثر پیشین‌اش از «اتفاق نظری در حال

شکل‌گیری» سخن گفته بود:

«در این مورد، اتفاق‌نظری در حال شکل‌گیری است که اسلام، در آغاز، با نمایش موجودات زنده رسماً مخالفتی نداشته است... اما حتی اگر مخالفتی با نمایش این‌گونه موضوع‌ها وجود نداشته، دست‌کم نوعی بیزاری از گونه‌بازنمایی‌ها موجود بوده که زاده‌رسم اجتماعی موجود در جامعه اسلامی از قرن هشتم میلادی به بعد بوده است».<sup>۵۲</sup>

هرچند ممکن است که این اجماع متأخر، از برخی جهات، هنوز با حقیقت کامل فاصله داشته باشد و با آن‌که چنین اجماعی در همه آثار که درباره هنر اسلامی به نگارش درمی‌آید، هنوز انعکاس فراگیری نیافته است، باید آن را، چنان‌که گذشت، پیشرفتی در رویکرد هنرپژوهی غربی به هنر اسلامی برشمرد و از آن استقبال کرد.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Markus Hattstein and Peter Delius (eds.): *Islam: Art and architecture*, Könemann, printed in Italy, 2004, 640p.

کتاب در اصل با عنوان *Kunst und Architektur* به آلمانی نوشته شده بود، که بعداً به کوشش هشت مترجم به انگلیسی برگردانده شد.

2. Markus Hattstein
3. Peter Delius
4. Oleg Grabar
5. Sheila S. Blair
6. Jonathan M. Bloom
7. Marianne Barrucand

8. "Ctesiphon was conquered by the Arabs in 637, and subsequently fell into decay, since the early Muslims did not wish to use the city because of its excessive splendor." (Markus Hattstein et al: *Islam: Art and architecture*, p.33).

۹. «و نزل سعد القصر الابيض و اتخذ الايوان مصلى و إن فيه تماثيل جصّ فما حرکها». (محمد ابن جریر طبری: تاریخ، ج ۴، ص ۱۴).

۱۰. خلوت شهر تیسفون از آن رو بود که یزدگرد سوم به همراه اطرافیانش، پیش از ورود مسلمانان به شهر، به حلوان (پیروز کواد)، در جنوب سرپل زهاب کنونی، گریخته بود، و تیسفون به صلح به تصرف مسلمانان درآمد و مقاومتی صورت نگرفت (نک: جمشید کرشاسپ چوکسی: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، صص ۲۷-۲۸).

۱۱. الدخان: ۲۵-۲۸.

۱۲. «لما دخل سعد المدائن فرأى خلوتها و انتهى إلى إيوان كسرى، أقبل يقرأ «كم تركوا من جنات و عيون...» و صلى فيه صلاة الفتح... و اتخذ مسجداً و فيه تماثيل الجص، رجال و خيول، و لم يتمتع و لا المسلمون لذلك و تركوها على حالها». (همان، ج ۴، ص ۱۶).

۱۳. تالار بار عام ساسانی (به طول ۸۳/۶۶ پا)، با سقفی گنبدی به ارتفاع ۹۳/۱۸ پا، در محله اسابنبر تیسفون بر کرانه شرقی دجله قرار داشت. ساخت آن را معمولاً به خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند. امروز بخش‌هایی از این بنا هنوز بر جای است (به نقل از جمشید کرشاسب چوکسی: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، ص ۱۹۷).

۱۴. جمشید کرشاسب چوکسی: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، صص ۱۱۶-۱۱۷.

۱۵. در این باره در *دایرةالمعارف فارسی* آمده است: «بنا به نوشته‌های مصنفان عرب، داخل ایوان با نقش برجسته‌های مذهب مزین بود. پس از تسخیر به دست عرب، مدتی موقتاً عنوان مسجد پیدا کرد، و تا دو قرن پس از آن، نقش‌ها و تزیینات آن بر جای بود» (*دایرةالمعارف فارسی*، ذیل «مداین»، ج ۲، ص ۲۷۱۵).

۱۶. *دایرةالمعارف فارسی*، ذیل «مداین»، ج ۲، ص ۲۷۱۵.

۱۷. در ۱۸۸۸ با طغیان دجله، نمای شمالی کنار ایوان، که آجرهای آن را از پی بیرون کشیده بودند، فرو ریخت (به نقل از همان مأخذ، همان‌جا).

18. "Ibn Tumart established a strictly hierarchically structured governmental and administrative apparatus... The Mahdi at the head surrounded himself with a council of 10 tribal chiefs, with 40 delegates of the affiliated Berber tribes." (M. Hattestein et al: *Islam: Art and Architecture*, p.249).

۱۹. مثلاً نک: ابن الاثیر: *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲۰. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، ذیل «ابن تومرت»؛ *دایرةالمعارف فارسی*، ذیل «موحدون».

## 21. Heinz Halm

22. "The territory of Islamic Spain was known as al-Andalus, which (according to Heinz Halm) is derived from the Gothic word for "landless", *landahlauts*" (M. Hattestein et al: *Islam: Art and Architecture*, p.208).

23. Heinz Halm: "Al-Andalus und Gothica sors," in *Welt des Orients*, 66, 1989, pp. 252-263.

۲۴. مثلاً نک: ماریانه باروکاند و آخیم بدنورتس: *معماری اسلامی در اندلس*، ترجمه فائزه دینی،

صص ۹-۱۰.

۲۵. متشکل از دو واژه گوتی *landah* به معنای زمین و *hlauts* به معنای قرعه. واژه اخیر در

زبان آلمانی کهن به صورت *hloz* و در آلمانی امروزی به صورت *los* و در انگلیسی به صورت *lot*

وارد شده است.

۲۶. البته این پیشنهادی است که شواهدی قطعی در تأیید مبنای زبان شناختی آن ارایه نشده است. برای آگاهی از نظریه‌های دیگری دربارهٔ ریشهٔ واژه اندلس نک:

<http://www.fact-archive.com/encyclopedia/Al-Andalus>

27. "Sultan Abu Yusuf Yaqub (1184-1199) had the gold and silver garments from the state wardrobe sold off and forbade women to wear silks or richly embroidered garments, since, according to the teachings of the Koran, luxury was only to be permitted in Paradise." (M. Hattstein et al: *Islam: Art and Architecture*, p. 225).

۲۸. نک: محمد جواد مغنیه: *الفقه علی المذاهب الخمسه*، ص ۹۴. قس. ابوجعفر محمد ابن حسن

طوسی: *کتاب الخلاف*، ج ۱، ص ۵۰۴.

29. "... the most important Islamic philosopher, Averroes (Ibn Rushd, 1126-1193), who was treated with severe hostility by the orthodox *Ulama*, mainly because of his thesis on the immutability of the world..." (M. Hattstein et al: *Islam: Art and Architecture*, p. 220-251).

30. "His teaching on the timelessness of the world and his denial of the continued existence of the soul after death brought him into dramatic conflict with Islamic orthodox." (Ibid, p.251).

۳۱. به نقل از *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، ذیل مقاله «ابن رشد».

32. "...the "unification" (*shirk*) – in this case that of the (separated) attributes brought to form the one and only, simply stated unity of God..." (M. Hattstein et al: *Islam: Art and Architecture*, p. 248).

33. "The strictly Malekite legal professor Ali ibn Yasin took this task and immediately went to work...As a frontier fortress against the interior of Africa he founded a *ribat*...This community of warlike ascetic called themselves *al-murabitun*, whence the name Almoravids." (Ibid, p.246).

34. "The Almoravid movement comes into being in the Maghreb under the leadership of Abdallah ibn Yasin." (Ibid, p.246).

35. "In actual fact, there was a power struggle in the palace between the Sultana Fatima and the Christian favorite, Turaiya. Moreover, with regard to the succession to the throne, Mulai Hasan intended to overlook his elder sons in favor of Turaiya's children." (Ibid, p.276).

۳۶. محمد عبدالله عنان: *الاسلام فی اندلس*، نهاییه الاسلام، صص ۱۸۴-۱۸۶.

37. Alcazar

38. "... in the district of the Christian Alcazar, which, standing in its own grounds, dates back mainly to the time of King Pedro III, 'the Cruel' of Aragon (1276-1285). This monarch was a great admirer of Islamic architecture..." (M. Hattstein et al: *Islam: Art and Architecture*, p. 264).

39. Clara Estow: *Pedro the Cruel of Castile, 1350-1369*, p.129.

40. Natascha Kubisch

۴۱. نک: ص ۲۳۰، ستون دوم، سطر ۱۶.

۴۲. نک: ص ۲۱۶، ستون دوم، سطر ۲۸.
۴۳. نک: ص ۲۳۶، ستون اول، سطر اول.
۴۴. به نظر می‌رسد که در جریان برگردان کتاب از آلمانی به انگلیسی، آوای *j* را در آلمانی به *y* در انگلیسی تغییر داده باشند، و این خطا از دید ویراستاران کتاب پنهان مانده است.
۴۵. نک: *دایرة المعارف فارسی*، ذیل «مدجنون». هم‌چنین نک: صالح طباطبایی: *فرهنگ گزیده* آعلام شرقی در منابع غربی، ص ۲۷۷.
۴۶. نک: ص ۳۲۰، ستون اول، سطر اول.

#### 47. Sir Thomas Walker Arnold

۴۸. نک: صالح طباطبایی: «نقدی بر آثار هنرپژوهان غربی درباره تصویرگری در اسلام»، خیال، شماره‌های ۲۱ و ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص ۴۲-۷۱. هم‌چنین نک: صالح طباطبایی: *مجموعه مقالات: نگارگری ایرانی - اسلامی در نظر و عمل*، صص ۱۳-۴۹.

#### 49. anionism

#### 50. iconoclasm

51. "In the Koran itself, there is no formal statement opposing such representations and there is a general consensus that what can be called the Muslim "anionism" (as opposed to "iconoclasm", implying the violent destruction of image, something which happened only rarely, and mostly in later times) was a reluctance to use such images in the face of rich religious imagery found in Mediterranean areas and Iran or, later, India and Central Asia. Initially this reluctance was social and psychological rather than ideological, but, over centuries, it acquired intellectual and theological justification, and used various Koranic passages and doctrines to do so...The artistic representation of life was seen as idolatry and eventually considered sinful by most theologians." (M. Hattstein et al: *Islam: Art and Architecture*, p. 39).

۵۲. الگ گرابار: *مروری بر نگارگری ایرانی*، ص ۱۲۰.

#### منابع و مآخذ

۱. ابن الاثیر، علی ابن محمد ابن محمد (۱۳۹۹ ق. ۱۹۷۹ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
۲. باروکنده، ماریانه، بدنورتس، آخیم (۱۳۸۶)، *معماری اسلامی در اندلس*، ترجمه فائزه دینی، تهران: فرهنگستان هنر.
۳. چوکسی، جمشید گرشاسب (۱۳۸۱)، *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس.
۴. طباطبایی، صالح (۱۳۸۸)، *فرهنگ گزیده آعلام شرقی در منابع غربی*، تهران: روزنه.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، *مجموعه مقالات: نگارگری ایرانی - اسلامی در نظر عمل*، تهران:

مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.

۶. \_\_\_\_\_ «نقدی بر آثار هنرپژوهان غربی درباره تصویرگری در اسلام»، خیال، فصلنامه فرهنگستان هنر، شماره ۲۱ و ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص ۴۲-۷۱.
۷. طبری، محمد ابن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، قاهره: دارالمعارف.
۸. طوسی، ابوجعفر محمد ابن حسن (۱۴۰۷ق)، *کتاب الخلاف*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. عنان، محمد عبدالله (۱۹۶۶م)، *دولة الاسلام فی الاندلس*، قاهره: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، چاپ سوم.
۱۰. گرابار، الگ (۱۳۸۳)، *مروری بر نگارگری ایرانی*، ترجمه م. وحدتی، تهران: فرهنگستان هنر.
۱۱. مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۰)، *دایرة المعارف فارسی*، تهران: امیر کبیر.
۱۲. مغنیه، محمدجواد (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، *الفتحه علی المناهب الخمسة*، بیروت.
۱۳. موسوی بجنوردی، سیدمحمدکاظم (زیر نظر)، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

Estow, Clara: *Pedro the Cruel of Castile, 1350-1369* (Leiden, New York, Koln, 1995)

Halm, Heinz: "Al-Andalus und Gothica sors", in *Welt des Oriens*, 66, 1989, pp. 252-263

Hattstein, Markus; Delius, Peter: *Islam: Art and Architecture*, KÖnemann, printed in Italy, 2004.

<http://www.fact-archive.com/encyclopedia>

